

بسم الله الرحمن الرحيم

دوشنبه ۹۹/۹/۳

جلسه ۶۰۲

کلام در این بود که تمسک به عموم عام در شبهات مصداقیه جایز نیست. حال آیا اصلی داریم که به وسیله آن اصل بتوانیم دخول فرد مشکوک را تحت العام احراز کنیم و حکم به عام کنیم، یا دخول فرد مشکوک را تحت الخاص احراز کنیم و حکم به عام نماییم؟

این مسئله بین اعلام محل اختلاف و مناقشه واقع شده است. برخی مثل آخوند ره می فرمایند: بله، الا موارد شد و ندر به وسیله استصحاب عدم کونه من افراد الخاص، فرد مشکوک را داخل عام می کنیم مثلاً اگر یک خطابی وارد شد «المرأة ترى الحمرة حتى خمسين سنة» و خطابی دیگر آمد «المرأة القرشية تحيض الى ستين سنة» هر زنی خون می بیند تا پنجاه سال و زن قرشی حیض می شود تا شصت سال، حال اگر شك کردیم که این مرأة قرشیه هست یا قرشیه نیست، استصحاب عدم انتسابها الى القرشیه یا عدم کونها قرشیه جاری می شود و حکم می کنیم که تا پنجاه سال حیض می بیند.

مرحوم آقای نائینی مخالفت نموده و می فرمایند که این استصحاب مثبت است. مرحوم آقاضیاء تفصیل داده اند و مرحوم آقای خوئی موافق آخوند ره هستند.

خب کلام در فرمایش آقای نائینی ره بود و دیروز فرمایش ایشان و اشکال آقای خوئی ره به آقای نائینی ره و عرضی که ما داشتیم را بیان کردیم. برای تممیم بحث امروز یک مقداری توضیح بیشتر می دهیم تا مطلب که ما هو حقه واضح شود ان شاء الله.

قبل از آنکه کلام آقای نائینی ره و آقای خوئی ره را عرض کنیم، مقدمه چند اصطلاح را توضیح می دهیم تا ببینیم استصحاب در کجا جاری می شود و آیا مثبت هست یا مثبت نیست و ما در مقام چه چیزی می خواهیم.

ما یک عدم محمولی داریم، یک وجود محمولی. یک عدم نعتی داریم، یک وجود نعتی. یک سالبه ناقصه داریم، یک سالبه تامه. یک کان ناقصه داریم، یک کان تامه. وجود محمولی و عدم محمولی یعنی وجود شیء فی حد نفسه و عدم شیء فی حد نفسه مثلاً زید هست یا نیست. وجود زید، عدم زید یا وجود بیاض، عدم بیاض یا وجود قرشیت مرأة، عدم قرشیت مرأة اینها وجود محمولی و عدم محمولی هستند یعنی این شیء چه جوهر باشد و چه عرض، فی حد نفسه خودش لحاظ می شود و به اینکه وصف چیزی هست یا نه کاری نداریم. در قبال وجود محمولی و وجود محمولی یک وجود نعتی و عدم نعتی داریم. وجود نعتی مثل ثبوت عدالت برای زید، زید متصف به عدالت. خب این وجود، وجود نعتی است یعنی این عدالتی که مربوط به زید است، ثبوت عدالت برای زید. عدم نعتی یعنی عدم عدالتی که برای زید است، زید متصف هست به عدم عدالت، زید متصف هست به وجود عدالت. این وجود عدالت و عدم وجود عدالت زید. اینکه زید متصف هست به عدالت یا عمرو متصف هست به عدالت و یا زید متصف هست به عدم عدالت یا عمرو متصف هست به عدم عدالت، وجود نعتی و عدم نعتی است. مفاد کان ناقصه و لیس ناقصه یعنی وجود نعتی و عدم نعتی. عدم نعتی یعنی مفاد لیس ناقصه و وجود نعتی یعنی مفاد کان ناقصه. فکر می کنم در فرمایشات آقای خوئی ره و آقای نائینی ره یک خلطی واقع شده، در فرمایشات آقای خوئی ره این خلط واضح تر است. مرحوم آقای خوئی گاهی مواقع از عدم نعتی به موجه معدولة المحمول تعبیر می کند مثل کان زید غیر موجود و حال آنکه تارة عدم کیف قضیه هست و تارة قید محمول است مثلاً می گوئیم لیس زید قائماً در این جا نفی کیف قضیه است و در محمول عدم و نفی وجود ندارد بلکه محمول و موضوع موجه هستند فقط کیف قضیه سالبه است به این قضیه، قضیه سالبه المحمول گفته می شود اما یک وقت عدم و نفی داخل بر محمول است مثل اینکه می گوئیم کان زید غیر قائماً یا لا قائماً یعنی نفی و عدم، جزء محمول است ولی کیف قضیه ایجاب است لذا به این قضیه، قضیه موجه معدولة المحمول گفته می شود.

جناب آقای خوئی ره در لیس ناقصه سلب، کیف قضیه است و در واقع اتصاف نیست بلکه عدم اتصاف است. در موجه معدولة المحمول سلب، قید محمول است و در واقع اتصاف است و کیف ایجاب می باشد و سالبه نیست. اینها برای آقای خوئی ره و آقای نائینی ره مهم نیست، شاید ما اشتباه می کنیم و در لیس ناقصه سلب، قید محمول است و کیف قضیه ایجاب می باشد اما تا به آنجایی که ما از منطق و ادبیات در ذهنمان هست لیس زید قائماً کیف قضیه سالبه است. در اُجود و کلمات آقای نائینی ره در این بحث کلمه معدوله نیست اما آقای خوئی ره تصریح دارند که گاهی مواقع این، معدوله است. این مهم نیست و به علمیت آقای نائینی ره و آقای خوئی ره که در صد سال اخیر از علم های علم اصول هستند خدشه ای وارد نمی کند.

حال که این وجود محمولی و عدم محمولی، عدم نعتی و وجود نعتی روشن شد، بحث می کنیم که اگر یک عامی داشتیم «اکرم العلماء» و یک خاصی «لا تکرّم الفساق من العلماء» - یعنی خاص یا منفصل است یا متصل، چنانچه خاص متصل بود باید استثناء باشد یا کالاستثناء مثل حتی - اینکه عام بعد از تخصیص قید بر می دارد و عنوان بر می دارد، عنوان چیه چیزی هست؟ آیا عدم محمولی قید موضوع می شود یا عدم نعتی قید موضوع می شود؟ اگر عدم محمولی قید موضوع شد در این صورت جای شبهه نیست و هم آقای نائینی ره و هم آقای خوئی ره قبول دارند که استصحاب عدم ازلی جاری می شود و مثبت نیست اما اگر قیدی که عام بر می دارد وجود نعتی و عدم نعتی باشد دیگر استصحاب جاری نمی شود و مثبت است. به عبارت اخری موضوع در «المرأة تری الحمرة حتى خمسين سنة» و «المرأة القرشية تحيض الى ستين سنة» بعد از اینکه قید بر می دارد چیست؟ آیا المرأة المتصفة بغير القرشية تحيض الى خمسين سنة و یا المرأة و عدم کونها قرشية (مرأة باشد و قرشی نباشد) یا المرأة التي لم تكن قرشية تحيض الى خميس سنة، کدام یک از این دو است؟

پس در کبری اختلافی بین مرحوم آقای نائینی ره و آقای خوئی ره نیست بلکه کلام در صغری است و اینکه جمع بین خطابین و مفاد استثناء، به نحو نعتی است یا به نحو محمولی است؟ یک جا

را هر دو قبول دارند و آن این است که اگر یک خطابی آمد مثل «اکرم العلماء» و بعد فرمود: «و یکنونوا عدولاً» قطعاً به نحو وجود نعتی است. عدالت به نحو وجود نعتی در موضوع اخذ شده است چرا که عدالت، عَرَض است و عرض در خارج بدون موضوع موجود نمی شود. عرض هر جا که باشد، با وجود موضوعش است. ما وجود عدالت بدون زید نداریم بلکه زید عادل داریم.

یک حرفی در کلمات امام ره است، اگر اشتباه نکنم در کلمات آقای طباطبایی ره و دیگران نیز باشد و آن این است که عرض مرتبه ای از مراتب وجود جوهر است یعنی وقتی می گوییم: زید عادل یا دیوار سفید، سفیدی یک وجودی نیست که به دیوار منضم شده باشد مثل ترکیب انضمامی تا بگوییم عرض در خارج موجود است منتهی آن به جوهر چسبیده، اگر این گونه باشد پس باید عرض در خارج موجود باشد منتهی همراه جوهر در حالی که این چنین نیست بلکه دیوار سفید در واقع مرتبه ای از مراتب جوهر است یعنی یک مرتبه وجودی جوهر دیوار است و یک مرتبه وجودی آن، دیوار سفید است. یک مرتبه وجودی زید، زید است و یک مرتبه وجودی آن، زید عادل است.

استاد: ما این کلام امام ره و آقای طباطبایی را نمی فهمیم. این که عَرَض مرتبه ای است از مراتب جوهر یعنی چی؟ جوهر بنابر اصالة الوجود و بنابر تشکیک عرضی یعنی زید عادل یک مرتبه وجودی هست و زید فاسق یک مرتبه وجودی کما اینکه زید و عمرو دو مرتبه وجودی هستند!؟ ما اینها را نمی فهمیم لذا نه نفی می کنیم و نه اثبات.

این مقداری که ما می فهمیم این است که عرض در خارج وجود منحازی از وجود جوهر ندارد، به قول آقای خوئی ره وجود محمولی در عرض عقلاً محال است بلکه هر چیزی که دارد وجود نعتی است لذا وقتی می فرماید: اکرم العلماء العدول نمی توان گفت: ما وجود محمولی عدالت را استصحاب می کنیم زیرا وجود محمولی اصلاً معنی ندارد، وجود محمولی عدالت یعنی چه؟! این عدالت هر جا که باشد در ضمن زید، عمرو و... است، عدالت زید است، عدالت عمرو است، هذا بخلاف وصف عدم عدالت چرا که عدم عدالت یک وجود محمولی دارد (تعبیر وجود برای عدم

عدالت از باب ضیق خناق است) مثلاً می گویند: عدم عدالت، خب عدم عدالت چه کسی؟ عدم عدالت چه کسی نمی خواهد، در وقتی که هیچ مخلوقی در عالم نبود و وقتی خداوند سبحان به تنهایی بود و لم یکن معه شیء باز عدم عدالت تحقق داشته. پس عدم محمولی در عدم عرض تصور دارد.

من خیال می کنم آقای نائینی ره این را هم منکر نیست که عدم محمولی در عرض تصور دارد کما اینکه آقای خوئی ره تصریح دارد. آنچه ایشان منکر هستند این است که آیا جمع بین «اکرم کل عالم» و «لا تکرّم الفساق من العلماء» به این است که عالم باشد و فاسق نباشد یعنی عدم کونه فاسقاً، عدم کون المرأة قرشیه، المرأة لم تکن قرشیه یا به تعبیر ما لیست قرشیه (عرض کردیم سالبه ناقصه ای که ما در ادبیات تعبیر می کنیم این است مگر این که مقصود آقای خوئی ره از سالبه ناقصه، آن قضیه سالبه ناقصه ادبیات نباشد البته عرض کردیم شاید سالبه ناقصه در لسان منطقه و فلاسفه غیر از سالبه ناقصه ای باشد که در ادبیات هست. عرض کردیم این مهم نیست) یا اینکه به نحو عدم نعتی است زیرا عدم نعتی نیز در آن تصور دارد یعنی المرأة التي کانت غیر قرشیه، المرأة التي کانت لا قرشیه. پس هم می تواند به نحو نعتی باشد و هم می تواند به نحو محمولی باشد.

حال کلام در این است که جمع بین این دو خطاب به این است که قید موضوع، عدم محمولی است یا اینکه عدم نعتی است. در وجود شبهه ای نیست که قید، نعتی است زیرا وجود محمولی برای عرض تصور ندارد. ما وجود عدالت در خارج اصلاً نداریم و عدالت هر جا که باشد در ضمن جوهر است. خب این نکته دوم.

نکته سوم این است که جناب آقای نائینی ره به چه دلیل شما ادعاء می کنید که جمع بین عام و خاص، عدم نعتی است و جناب آقای خوئی ره به چه دلیل شما ادعاء می کنید که جمع بین عام و خاص عدم محمولی است؟

مرحوم آقای نائینی می فرماید: هر موضوعی را در نظر بگیریم دارای یک انقسامات اولیه است و همچنین دارای یک انقسامات ثانویه است، یعنی وقتی شما زید را فی حد نفسه در نظر بگیرید - با

غمض عین از شیئی خارج از خودش - این زید یا عادل است یا غیر عادل، یا ابیض است یا غیر ابیض، یا ایرانی است یا غیر ایرانی، اما انقسامات ثانویه یعنی زید را با حکمی که دارد در نظر بگیریم مثلاً طهارت زید، وجوب اکرام زید. خب یا زید عالم است به این حکم یا جاهل است. تا حکمی نباشد معنی ندارد بگوییم که زید یا عالم است یا جاهل است. بنابر این علم به حکم، قصد قربت به حکم اینها از انقسامات ثانویه هستند یعنی تصور آن، مبتنی بر این است که فرض شود حکمی در مقام هست. حال وقتی شارع مقدس می خواهد وجوب اکرام را برای عالم جعل کند باید عالم را لحاظ کند، خب این عالم را مولا نسبت به انقسامات اولیه یا باید عالم عادل لحاظ کند یا باید عالم غیر عادل لحاظ کند و یا باید عالم مطلق لحاظ کند. اگر این جزء موضوعی را که لحاظ می کند عالم عادل باشد، خب ثبت المطلوب زیرا وقتی عالم عادل را لحاظ کرد بعد بخواهد قید بزند که و لم تکن فاسقاً (عدم محمولی را قید بزند) لغو می شود زیرا که خودش دارد دیگر چرا که عالم عادل همیشه غیر فاسق هم هست، اما اگر حصه عالم غیر عادل را لحاظ کند و بعد قید بزند خب عالم غیر عادل را که نمی تواند لحاظ کند و جزء موضوع قرار دهد زیرا وقتی بعد بفرماید: عالم غیر عادل و باز بفرماید: و لم تکن فاسقاً، متهافت و ضدین می شود خب چطور می شود که عالم هم غیر عادل باشد و هم غیر فاسق باشد! اما اگر مطلق باشد باز تهافت دارد زیرا اگر عالم را مطلق لحاظ کند و بعد قید بزند و لم تکن فاسقاً باز تهافت بین دو جزء می شود چرا که اگر عالم مطلق باشد یعنی چه فاسق باشد و چه فاسق نباشد و بعد بفرماید فاسق نباشد تهافت رخ می دهد مثل اینکه کسی تصریح کند که عالم، چه فاسق باشد و چه فاسق نباشد ولی اگر فاسق نباشد یجب اکرامه خب اینجا به او می گویند خودت یک مرتبه دیگر کلامت را بگو.

پس بنابر این مقتضی برهان این است که آن حصه ای را که مولا لحاظ کرده عالم عادل است و عالم عادل می شود آن وجود نعتی لذا استصحاب اینکه وقتی که این نبود فاسق هم نبود، الآن نمی دانیم فاسق هست یا فاسق نیست، استصحاب عدم کونه فاسقاً ثابت نمی کند که الآن عادل است. یا مرأة در انقسامات اولیه یا قرشی است یا غیر قرشی، خب وقتی لحاظ کرد المرأة التي كانت غیر

قرشیه استصحاب عدم قرشیه مرأه، استصحاب عدم انتساب مرأه به قرشیه موجبہ معدولة المحمول و عدم نعتی را اثبات نمی کند یعنی المرأه التي كانت غير قرشیه را ثابت نمی کند. استصحاب عدم محمولی برای اثبات عدم نعتی من أوضح انحاء اصل مثبت است.

آقای خوئی ره می فرماید: اشکال این است که اگر یک جزئی از موضوع در خارج ملازم با جزء و وصف دیگری باشد مثلاً هر آن چه عالم در خارج است مرد هستند. چنانچه کسی بگوید: آیا عالم نسبت به اینکه زن باشد یا مرد باشد مطلق است، مقید است یا مهمل است؟ آقای خوئی ره می فرماید: این اصلاً معنی ندارد. یعنی چی که مطلق است؟! وقتی این ملازم با مرد بودن است دیگر مطلق معنی ندارد. قید هم نمی خواهد زیرا اخذ قید لغو است خب وقتی عالم های موجود در خارج همه مرد هستند دیگر معنی ندارد که بگوییم العالم المذکر چرا که مگر ما عالم مؤنث داریم که بگوییم العالم المذکر. پس اشکال آقای خوئی ره به آقای نائینی ره این است که این حرف شما که یا مطلق است یا مقید است یا مهمل در ما نحن فیه جا ندارد. آقای خوئی ره هم اشکال نقضی کرده و هم از این کلام، جواب داده وللكلام تتمه ان شاء الله فردا.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين و لعنة الله علی اعدائهم اجمعين .